



## پیغام عشق

قسمت چهارصد و نود و یکم





خلاصه و برداشتی از داستان غلام هندو که به خداوندزاده خود پنهان هوای آورده بود....

مولوی، مثنوی، دفتر ششم

این داستان صحنه‌ای از گردنه گمراه کننده‌ای در مسیر معنوی ماست که ناشی از بی‌صبری، عدم صدق در توبه و خواستار به حضور رسیدن با داشتن من‌ذهنی و دید همانیدگی و حتی شکایت از زندگی که چرا با وجود کار کردن بر روی خود هنوز به حضور نرسیده‌ام؟ در مسیر معنوی وقتی شروع به کار کردن روی خود می‌کنیم، دارای من‌ذهنی بزرگی هستیم، همراه با همانیدگی‌ها و دردهای ناشی از آن‌ها که به‌علت عدم تبدیل تا به سن بزرگسالی در ما ایجاد شده‌است. با انجام تمرینات معنوی حتی به‌صورت ذهنی موفق می‌شویم تا حدی من‌ذهنی خود را در شیشه کنیم و یا کوچک کنیم ولی هنوز تبدیل در ما صورت نگرفته است، چه بسا فضاگشایی در ما به‌صورت ذهنی بوده و من‌ذهنی در فضاگشایی ما همواره دخالت داشته است؛ تا حدی در خود هشیاری حضور انباشته‌ایم و پتانسیل تبدیل در ما هست، ولی هنوز دارای دید همانیدگی و من‌ذهنی توام با درد هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۴۹ و ۲۵۲

خواجهای را بود هندو بنده‌یی

پروریده، کرده او را زنده‌یی

بود هم این خواجه را خوش دختری

سیم اندامی، گشی، خوش گوهری

باید آگاه باشیم با دید همانیدگی‌ها و همراه با ذهن نمی‌توانیم به حضور برسیم. چراکه با دید همانیدگی و دید ذهن ما هشیاری را نیز به‌صورت ذهنی به فرم در می‌آوریم و درحالی‌که هنوز همانیده‌ایم و دردها در ما نهفته است، خواستار تبدیل و اضافه کردن حضور مانند یک همانیدگی به من‌ذهنی خود هستیم.



در مسیر معنوی با کار کردن روی خود شاهد یک‌سری انعکاسات خوب و نعمت‌های دنیایی و بهبود روابط می‌شویم که ممکن است باز باعث همانش ما شوند و ما را در مسیر معنوی سست کنند و به‌طور کامل و به یقین واهمانش را انجام ندهیم. مثلاً بقایای رنجشی در ما باشد و حیفمان بیاید که کامل آن را بیندازیم ولی خواست زندگی (خواجه) انطباق هشیاری بر هشیاری و تبدیل کامل است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۵۵ تا ۲۵۹

گفت خواجه: مال را نبود ثبات

روز آید شب رود اندر جهات

حسن صورت هم ندارد اعتبار

که شود رخ زرد، از یک زخم خار

سهل باشد نیز مهتر زادگی

که بود غره به مال و بارگی

ای بسا مهتر بچه کز شور و شر

شد ز فعل زشت خود ننگ پدر

پر هنر را نیز اگر باشد نفیس

کم پرست و عبرتی گیر از بلیس

این ابیات اشاره به انواع همانیدگی‌ها، از جمله همانیدگی با علم معنوی و باورها دارد که حتی ما به‌صورت من‌ذهنی می‌توانیم با باورهای معنوی همانیده شویم و خواستار تبدیل به‌صورت ذهنی باشیم و به‌صورت عملی زندگی را تجربه نکنیم.



نکته دیگر در این داستان، دید ابلیسانه و جسمی به هشیاری حضور از طرف من ذهنی ماست که من ذهنی هشیاری حضور را ستیزه‌گر می‌داند؛ چراکه هشیاری حضور یعنی عدم کنترل و عدم قدرت داشتن توسط ذهن، پرهیز از قضاوت و مقاومت و نظم جنگل داشتن، از نظر ذهن همه این‌ها ستیزه است و برای ذهن قابل فهم نیست و مولانا از ما به‌عنوان هشیاری حضور می‌خواهد که از ذهن برای بودن خود تعریفی نگیریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۶۲ تا ۲۶۴

او نبیند غیر دستاری و ریش

از معرف پرسد از بیش و کمیش

عارفا تو از معرف فارغی

خود همی بینی که نور بازغی

کار تقوی دارد و دین و صلاح

که از او باشد به دو عالم فلاح

از طرفی تبدیل و انطباق هشیاری بر هشیاری سبکی از زندگی است که کامل برخلاف سبک زندگی من ذهنی ما و من‌های ذهنی بیرونی است:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۶

پس زنان گفتند او را مال نیست

مهتری و حسن و استقلال نیست

زمانی که هشیاری حضور در ما آزادتر می‌شود و من ذهنی ما ضعیف‌تر می‌شود، ولی واهمانش به‌طور کامل صورت نگرفته است و همچنان بقایای همانیدگی‌ها در ما هست و ما خواستار تبدیل هستیم، درحالی‌که هنوز درد و همانیدگی داریم و به‌طور



قطع دست از همانیدگی‌ها و دردها نشستیم و همانیدگی‌ها و من‌ذهنی ما ضعیف شده ولی از طرفی عاشق هشیاری و خواستار اضافه کردن آن به‌عنوان یک همانیدگی به خود است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۹

پس غلام خورد کاندرا خانه بود

گشت بیمار و ضعیف و زار و زود

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۷۷ تا ۲۷۹

آنچنانکه مادران مهربان

نرم کردش، تا درآمد در بیان

که مرا اومید از تو این نبود

که دهی دختر به بیگانه عنود

خواجه زاده ما و ما خسته جگر

حیف ما نبود کورود جای دگر؟

درواقع این به تأخیر انداختن تبدیل و نگه داشتن من‌ذهنی به‌علت عدم صدق و نسیان در واهمانش و همین‌طور با داشتن دید همانیدگی خواستار ارضاء همانیدگی و خواستار نتیجه یا افزایش یک همانیدگی به‌واسطه رسیدن به حضور به‌صورت ذهنی است یعنی انتظار و دید همانیدگی داشتن در حضور و تبدیل. اما زندگی در این‌جا صبر پیشه می‌گیرد بلکه ما به اشتباه خود پی ببریم ولی با بهتر شدن حال من‌ذهنی ما با وجود حضور همانیدگی‌ها، من‌ذهنی معنوی ما فربه می‌شود و به‌صورت یک عادت به تکرار باورهای معنوی بدون واهمانش قطعی و شناسایی صادقانه می‌پردازد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۴



گفت خواجه: صبر کن با او بگو

که از او ببریم و بدهیمش به تو

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶

تو دلش خوش کن بگو می دان درست

که حقیقت دختر ما جفت توست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹

تا خیال و فکر خوش بر وی زند

فکر شیرین مرد را فربه کند

اما چون در من ذهنی معنوی همچنان ما شاهد هیجانات منفی در خود هستیم و هنوز هشیاری حضور در ما مداومت ندارد، با دید ذهن دروناً هنوز خود را لایق تبدیل نمی‌دانیم و در ما ملامت و حس نقص و برخی الگوهای ذهنی وجود دارد و با دید ذهن به تبدیل خود شک داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۸

گه گهی می‌گفت: ای خاتون من

که مبادا باشد این دستان و فن

ولی از طرفی دید همانیدگی‌ها و دید ذهنی و فتوای همانیدگی‌ها بر ما قالب می‌شود و غرق در لذت همانیدگی‌ها یا افکار خود شده و در فضاگشایی مجازی به ظن ذهن خود در حال تبدیل هستیم، در حالی که توهم است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۰۰ و ۳۰۱



تا جماعت عشوه می‌دارند و گال

کای فرج بادت مبارک اتصال

تا یقین تر شد فرج را آن سخن

علت از وی رفت، کل از بیخ و بن

ولی ما هنوز دارای من ذهنی و دردهای مخفی هستیم و به‌طور یقین واهمانیده نشده‌ایم و این همانیدگی‌ها به یک آن پوستین خود را برمی‌گردانند و زهر و نیش خود را به ما نشان می‌دهند تا ما با درد از این خواب مجازی معنوی و تبدیل مجازی بیدار شویم. با تسلط فتوای همانیدگی‌ها بر ما که ما در حال رسیدن به حضور هستیم، درحالی‌که در ذهن هستیم، تمام همانیدگی‌های دنیایی که مانند عروسی به نظر ما می‌رسند به یک‌باره ما را مورد تجاوز قرار می‌دهند و من‌های ذهنی با انکاری فریبکارانه، هیچ توجهی به درد کشیدن ما نخواهند داشت، با آمدن دردها هشیاری ما پایین می‌آید و دیگر قدرت فضاگشایی نخواهیم داشت و مورد تسلط دردها قرار می‌گیریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۰۳ تا ۳۰۶

پر نگارش کرد ساعد چون عروس

پس نمودش ماکیان، دادش خروس

مقنعه و حله عروسان نکو

کنگِ اُمرد را بپوشانید او

شمع را هنگام خلوت زود گشت

ماند هندو با چنان کنگ درشت

هندوک فریاد می‌کرد و فغان



### از برون نشنید کس از دف زنان

بعد از شدت دردها، ما تصمیم به واهمانش می‌گیریم و من ذهنی ما از هشیاری جدا می‌شود و در این جا به همانیدگی‌ها ده می‌دهیم. مولانا در این جا نکته‌ای را بیان می‌دارد که تا جدایی کامل ذهن از هشیاری ما به‌عنوان من‌ذهنی قادر نخواهیم بود که نه از این جهان و نه از آن جهان کام بگیریم، از طرفی زندگی توسط بزرگان از هشیاری ما درمقابل من‌ذهنی مراقبت می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۱۱ تا ۳۱۳

آمد از حمام در گردک فسوس

پیش او بنشست دختر چون عروس

مادرش آنجا نشسته پاسبان

که نباید کو کند روز امتحان

ساعتی در وی نظر کرد از عنان

آنگهان با هر دو دستش ده بداد

سپس مولانا بیان می‌کند که تمام چیزهایی که ذهن نشان می‌دهند به ظاهر مانند نو عروس هستند و درواقع دانه‌ای هستند که دامشان پنهان است و اگر به خوشی آن‌ها مغرور شویم یعنی به می‌دانم براساس باورها یا من‌داشتن براساس همانیدگی‌ها مغرور باشیم، نیش آن‌ها را خواهیم کشید و مورد تجاوز آن‌ها قرار خواهیم گرفت. ما تبدیل را باید با صبر و از فضاگشایی با قانون جبران در کوچک کردن و تراشیدن من‌ذهنی خود خواستار باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۱۸ تا ۳۲۱

گنده پیرست و از بس چاپلوس





خویش را جلوه کند چون نو عروس

هین مشو مغرور آن گلگونه‌اش

نوش نیش آلوده او را مچش

صبر کن کالصبر مفتاح الفرج

تا نیفتی چون فرج در صد حرج

آشکارا دانه، پنهان دام او

خوش نماید ز اولت انعام او

نکته بعدی که حضرت مولانا بیان می‌کنند یقین کامل در عدم توقع و زندگی خواستن از هیچ همانیدگی، از جمله باور، درد، جسم و تمام دنیای ذهن است و ایستادن بر پای عدم و فضاگشایی، خرد و امنیت گرفتن از درون نه بیرون.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۲۵ و ۳۲۸

جمله را حمّال خود خواهد کفور

چون سواره مُرده آرندش به گور

بار خود بر کس منه بر خویش نه

سروری را کم طلب درویش به

سپس می‌فرمایند: این کار ده دادن باید هرچه زودتر در جوانی صورت بگیرد تا زمانی که قدرت فضاگشایی در ما هست و گرنه با بالا رفتن سن و بزرگ شدن من‌ذهنی، قدرت فضاگشایی نیز پایین‌تر می‌آید و این کار سخت می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۳۲ و ۳۳۳



ده دهش اکنون که صد بستانت هست

تا نگردي عاجز و ويران پرست

گفت پیغمبر که جنت از اله

گر همی خواهی ز کس چیزی خواه

سپس بیان می کنند: وقتی شما فضا را باز کنید، آن فضای باز شده خود برای شما آن چه که نیازهای شما را برآورده کند را نیز می طلبد و فراهم می کند و این روش خواهش انبیاست. حتی اگر از آن فضای باز شده خواسته ای به ظن ذهن بد پیش آید، آن نیکو هست ولی ما توان فهم آن را نداریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۰

ور به امر حق بخواهی، آن رواست

آنچنان خواهش طریق انبیاست

هر بدی که امر او پیش آورد

آن ز نیکوهای عالم بگذرد

ز آن صدف گر خسته گردد نیز پوست

ده مده که صد هزاران در دروست

سپس جناب مولانا اشکلالی که در توبه ما در من ذهنی معنوی هست را بیان می کند و آن عدم صدق در توبه، سستی و فراموشی و طمع دوباره زندگی گرفتن از همانیدگی هاست و مثال پروانه ای را می زنند که آتش همانیدگی ها برایش به سان نور می آید و خود را به آن باز می زند و می سوزد و باز به آن ده می دهد ولی بعد فراموش می کند و باز طمع در آن می کند و این کار باز تکرار می شود. پس به یقین بدانیم که زندگی از درون به بیرون است نه از بیرون به درون.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۰

توبه می‌آرند هم پروانه وار

باز نسیان می‌کشدشان سوی کار

بار دیگر بر گمان و طمع سود

خویش زد بر آتش آن شمع زود

آن زمان کز سوختن وا می‌جهد

همچو هندو شمع را ده می‌دهد

باز از یادش رود توبه و انین

كاوَهْنِ الرَّحْمَنِ كِيدِ الْكَاذِبِيْنَ

سپس مولانا اشاره به این دارد که هر لحظه ذره‌ای حضور انباشته می‌کنیم، ولی به‌خاطر همانیدگی‌ها و الگوها و دید ذهنی آن را می‌کشیم، بدون این که توجه کنیم چه الگو و چه همانیدگی، کدام درد سبب پایین آمدن هشیاری ما شده است. باید با نورافکن روی خود آن را شناسایی کنیم، نه این که با مقاومت و ستیزه، شکایت از حق کنیم که چرا من به حضور نمی‌رسم یا این درد و ناراحتی و قهر چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۶۲، ۳۶۳

بس که ظلمت بود و تاریکی ز پیش

می‌ندید آتش‌گُشی را پیش خویش

این چنین آتش‌گُشی اندر دلش



### دیده کافر نبیند از عمش

بدانیم این از نخواستن قطعی ما برای زنده شدن به حضور و در این لحظه به تأخیر انداختن تبدیل و عدم تلاش و کوشش کافی ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۷

آرزو جستن بود بگریختن

پیش عدلش خون تقوی ریختن

و باز مولانا اشاره می‌دهد که از قلب خود فتوی بگیرید، گرچه همانیدگی‌ها و من‌های ذهنی بیرون به‌طور ساختگی فتوی می‌دهند و تو را می‌فریبند که تو در راه معنوی هستی و در حال تبدیل، درحالی‌که ما دید همانیدگی و ذهنی داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰

پس پیمبر گفت استفتو القلوب

گر چه مفتی تان برون گوید خطوب

ولی زندگی تا زمان تبدیل ما دست از امتداد خود نمی‌کشد و ما باید هر لحظه با فضاگشایی لحظه به لحظه در خدمت زندگی در مسیر تکامل هشیاری باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲

چون نتانی جست پس خدمت‌گنش

تا روی از حبس او در گلشنش

با عشق و احترام ❤️ نرگس از نروژ 🙏

با سلام 

متن زیر برگرفته از دو داستان مثنوی می‌باشد:

۱- داستانِ خواجه، دخترش و غلام هندو از دفتر ششم - بیت ۲۴۹ به بعد

۲- داستان پادشاه، پسرش و پیرزن کابلی از دفتر چهارم - بیت ۳۰۸۵ به بعد

مولانا در ابتدای داستانِ خواجه، ملاک‌های یک ازدواجِ درست بر پایهٔ دیدِ زندگی را بیان می‌دارد. همین‌طور دخترِ نمادِ هر انسانی است که به زندگی اعتماد می‌کند و یقین دارد خواستِ خدا برایش بهترین است یعنی خداوند نمی‌خواهد انسانی که امتدادِ خودش هست را دستِ چیزهای این جهانی بدهد.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۵۵ و ۲۵۶

گفت خواجه: مال را نبود ثبات

روز آید شب رود اندر جهات

حُسنِ صورت هم ندارد اعتبار

که شود رخ زرد از یک زخمِ خار

خواجه گفت: مالِ دنیا و زیبایی ظاهری قابلِ اعتماد نیست.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۵۷ و ۲۵۸

سهل باشد نیز مهترزادگی

که بود غرّه به مال و بارگی

ای بسا مهتر بچه کز شور و شر



شد ز فعلِ زشتِ خود ننگِ پدر

اشراف‌زادگی هم اعتبار ندارد. چه بسا ممکن است اشراف‌زاده به سببِ فتنه و شرارتی که به پا می‌کند، از درگاهِ زندگی دور شود و حضورِ دختر را نیز خدشه‌دار کند.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۵۹ و ۲۶۰

پُر هنر را نیز اگر باشد نفیس

کم پَرست و، عبرتی گیر از بلیس

علمِ بودش، چون نبودش عشقِ دین

او ندید از آدمِ آلا نقشِ طین

صاحبِ فضل و هنر، با این که ارزشمند است ولی اگر این دانش به بینش تبدیل نشود یعنی به عشق نرسد، هیچ ارزشی ندارد و مانند ابلیس که انسان را فقط جسم دید، در سطح و پوسته دانش باقی می‌ماند.

در پایان، انتخابِ درستِ همسر را بر پایهٔ میزانِ زنده بودن به زندگی و پرهیز از همانیدگی‌های این جهانی می‌داند، چرا که این شخص در هر دو جهان یعنی عالمِ فرم و بی‌فرمی رستگار است.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۴

کار، تقوی دارد و دین و صلاح

که از او باشد به دو عالمِ فلاح

پس خواجه براساسِ این معیار، دامادی نیک‌سرشت انتخاب می‌کند ولی انتخابی بر مبنای حضور، موردِ پسندِ همگان نیست.



مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۶

پس زنان گفتند: او را مال نیست

مهتری و حسن و استقلال نیست

خواجه در مقابل اعتراضِ زنان می گوید:

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۷

گفت: آن‌ها تابع زُهدند و دین

بی زر، او گنجی ست بر روی زمین

افرادی که همانیدگی در مرکزشان ندارند گنجی هستند بر روی زمین. یعنی گنجینه آن‌ها مادی نیست بلکه معنوی ست.

این موضوع را مولانا در داستان پادشاه و ازدواجِ پسرش مطرح می کند. در آن جا نیز پادشاه می خواهد پسرش را به

دختری که از جنسِ حضور است بدهد ولی همسرش مخالفت می کند و می گوید تو به خاطر این که نمی خواهی خرج کنی

پسرمان را داری به یک گدا می دهی.

پادشاه هم نسبت به اعتراضِ همسرش می گوید:

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۱

گفت: صالح را گدا گفتن خطاست

کو غنیُّ القلبِ از دادِ خداست

انسانی که همانیدگی ندارد را گدا خواندن کارِ درستی نیست، زیرا او در سایهٔ عطایایِ الهی قلباً بی نیاز شده است.



در نهایت خواجه و شاه غالب می‌آیند و دختر و پسرشان را به فردی صالح یعنی کسی که به اصل خودش زنده شده، می‌دهند. از این قسمت می‌توان نتیجه گرفت که اگر انسان خودش را به دست زندگی بسپارد، قدرت زندگی همیشه بر من ذهنی غالب می‌شود.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۵

کرد یک داماد صالح اختیار

که بُد او فخر همه خیل و تبار

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۸

غالب آمد شاه و، دادش دختری

از نژاد صالحی، خوش جوهری

روی دیگر این دو قصه، غلام هندو و پیرزن کابلی است. این‌ها، نماد من‌ذهنی هستند. در اصل من‌ذهنی علاقه دارد تا تصویرها را در مرکزش بگذارد و با تصویر زندگی کند نه با حقیقت عین و عیان. یا این که خودش را به صورت یک تصویر زیبا درمی‌آورد تا با او همانیده شوند. در این جا وقتی موضوع ازدواج دختر خواجه به صورت جدی بالا می‌گیرد، غلام، رنجور می‌شود. اما این سؤال پیش می‌آید که چرا قبل از این که ازدواج دختر جدی شود، غلام حرفی از این علاقه نزده است؟ من‌ذهنی حقیقتاً طالب حضور نیست ولی وقتی می‌بیند که دیگران دارند به این حضور می‌رسند، می‌خواهد خودش را مشتاق جلوه دهد درحالی که این به دست آوردن، از سر طمع هست تا دیگران به آن دست پیدا نکنند ولی در عمل هیچ وقت قدرت تصمیم‌گیری ندارد و خواستش سطحی است.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۱

کو که باشد هندوی مادرغری





که طَمَع دارد به خواجه دختری؟

در ادامه خواجه به همسرش می‌گوید که صبر کن تا من غلام را از این طمع بیرون کنم. و به غلام می‌گویند که دختر را از دامادِ فعلی جدا می‌کنیم و به تو می‌دهیم. غلام با شنیدن این حرف از شدتِ شادیِ غرورآمیز بالا و پایین می‌پرد. یعنی من ذهنی، فقط می‌خواهد زندگی و نعماتِ آن به دیگران نرسد اما متوجه نیست که با وجودِ تصویری که در مرکزش گذاشته است، خودش نیز بهره‌ای نخواهد بُرد.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۶

چون بگفت آن خسته را خاتون چنین

می‌نگنجد از تَبَخُّرِ بر زمین

تَبَخُّرُ به معنای به خود بالیدن است.

بعد از این که غلام از آن جشنِ عروسیِ ساختگی و آسیب‌هایِ ناشی از آن جانِ سالم به درمی‌برد، باز هم متوجه نمی‌شود که تقصیرِ خودش بوده که در یک فضایِ مجازی با یک انسانِ همانیده شده و او را به یک جسمِ کاهش داده، بلکه به دختر می‌گوید که تو عروسی ناپسند هستی.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۴

گفت: کس را خود مبادا اِتِّصال

با چو تو ناخوش عروسِ بَدِفعال

درمقابل پسرِ شاه نیز که به عقدِ دختری شایسته درآمده است، به دامِ سِحْرِ یک پیرزنِ کابلی می‌افتد.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۱۴۷ و ۳۱۴۸

یک سیه دیوی و کابولی زنی



گشت بر شه زاده ناگه رهزنی

شه بچه شد عاشق کمپیر زشت

تا عروس و آن عروسی را بهشت

این ابیات نشان می‌دهند که من ذهنی در کمین نشسته است تا اتحاد و یکی شدن انسان‌ها با زندگی را به هم بزند و یا به روابط بین فردی درد بریزد. ولی شاهزاده در این داستان برخلاف غلام، متوجه اشتباهش می‌شود. بعد از یک سال که با پیرزن (یعنی من ذهنی) زندگی می‌کند به کمک ساحری ماهر که منظور انسان‌های راهنما و عارف هستند، از سحر پیرزن رها می‌شود و به خودش می‌آید. پس از این امتحان سخت، به سوی تخت شاه می‌آید و سجده شکر می‌کند. شاهزاده دچار شگفتی می‌شود که چگونه آن پیرزن عقلش را ربوده بود؟ اکنون وقتی به عروس نگاه می‌کند، او را فردی به غایت زیبا می‌بیند.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۱۷۴ و ۳۱۷۵ و ۳۱۸۰ و ۳۱۸۱

آن پسر با خویش آمد، شد دوان

سوی تخت شاه با صد امتحان

سجده کرد و بر زمین می زد دقن

در بغل کرده پسر تیغ و کفن

شاهزاده در تعجب مانده بود

کز من او عقل و نظر چون در ربود؟

نو عروسی دید همچون ماه حسن

که همی زد بر ملیحان راه حسن



اما غلامِ هندو می‌خواهد نعمت را بی‌ارزش کند و کلاً صورت را کنار بزند. اما انسانی که زنده شدن به زندگی را طلب می‌کند، به دنبال آن چیزهای این جهانی چون زیبایی، ثروت و جاه و اقبالِ سودمند هم می‌آیند.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۴۱

صیدِ دین کن، تا رسد اندر تبّع

حُسن و مال و جاه و بختِ مُتَنَفَع

بنابراین اگر به لطفِ زندگی و دعای عارفان از آفتِ همانیدگی‌ها رها شدیم، دیگر نباید یک تصویرِ جدید را در مرکز بگذاریم و این امر نیازمند یک هشیاریِ تیز در این لحظه است. کمالین که وقتی پادشاه به حالتِ طنز بعد از یک سال به پسرش می‌گوید که پسر جان از آن پیرزنِ کابلی هم یادی کن و این قدر بی‌وفا مباش. پسر در جواب می‌گوید من فضایِ یکتایی که سرچشمهٔ برکات و شادی بی‌سبب هست را یافتیم و از چاهِ همانیدگی‌ها رها شدم و دیگر به سمتِ آن نخواهم رفت.



مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۱۸۷ و ۳۱۸۸

گفت: رَو، من یافتم دارالسرور

وا رهیدم از چه دارالغرور

همچنان باشد، چو مومن راه یافت

سوی نورِ حق، ز ظلمت روی تافت

با سپاس فراوان  

سمانه از تهران



آیا من دارم خودم را با ذهنم کنترل می‌کنم، یا پرهیز می‌کنم؟

کنترل با فشار همراه است، با انقباض همراه است، مثل ناظمی سخت‌گیر بر اعمال ما نظارت دارد و خوب و بد می‌کند؛ ملامت می‌کند و عذاب وجدان می‌دهد و حتی تنبیه! شخصیتی ذهنی است!

اما پرهیز، تنها مشاهده آن‌چه درون ما و در ذهن ما رخ می‌دهد است؛ خوب و بد نمی‌کند، عذاب وجدان دادن و ملامت کردن در او وجود ندارد؛ از جنس فضاگشایی است، فضا را باز می‌کند. تمام حواسش تنها به مشاهده است.

می‌بیند که الآن به سمت چیزی یا کاری به شدت کشیده می‌شویم؛ پرهیز مشاهده این کشش است و فضا را اطراف آن باز کردن و مداوا کردنش، هر بار که می‌آید فرصت دوباره‌ای است برای کار کردن روی آن از طریق مشاهده، سکوت و عدم قضاوت!

تا به مرور این کشش از بین برود؛ و به جای کشیده شدن به این چیز و آن کس در بیرون، در تعادل با خود و روی خود قایم شویم. ذهن به خودی خود نمی‌تواند کنترلش را رها کند! می‌پندارد همه چیز به هم خواهد ریخت، غافل از این که همه چیز بهتر خواهد شد. مشاهده کنترل ذهن، به مرور ذهن را به تعادل از دست رفته‌اش باز می‌گرداند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۵

🌸 نگفتمت که مگو کار بنده از چه جهت

نظام گیرد، خلاق بی جهات منم

با سپاس فراوان

شیما



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com